

مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین



ارنست مندل

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین

لنین و قدرت

چه باید کرد؟ و سال های ۷- ۱۹۰۵

حزب غیر یکپارچه

تنش درونی لنین

استقلال فکری

به سوی یک بینش منسجم

مسأله ی استقرار مجدد دموکراسی شورائی

مترجم: خسرو داور/هوشنگ سپهر

منبع: کتاب در دفاع از مارکسیزم(ویژه ی انقلاب اکتبر) زمستان ۱۳۶۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین

آیا مفاهیم تشکیلاتی لنینی راه را برای زیاده روی های انقلاب اکتبر و استبداد استالینی هموار نکرد؟

یکی از نظریه هائی که منتقدان بلشویزم همواره علیه آن مطرح می کنند این است که اقدامات افراطی ای که از سال ۱۹۱۸ به بعد در شوروی انجام گرفت - برای نمونه، انحلال مجلس مؤسسان، ارباب، تمدید کمونیزم جنگی و...- در تحلیل نهائی همگی زائیده ی بینش سازماندهی لنینیستی بودند. لب کلام انتقادات این افراد علیه لنین این است که نزد لنین:

«تحقق انقلاب، کار یک حزب انقلابی است و نه کار توده ها، که این حزب باید متشکل باشد از یک هسته ی بسیار متمرکز از انقلابیون کاملاً حرفه ای. از همین رو چنین تشکیلاتی خارج از کنترل و نظارت طبقه ی کارگر خواهد بود، چرا که این طبقه قادر نیست خود را به سطح عمل سیاست انقلابی ارتقاء دهد، کسب آگاهی سیاسی انقلابی که جای خود دارد».^۱

^۱ - استفان کوهن، در: S. F. Cohen. „Bolshovism and Stalinism“ (in Robert C. Tucker: Essay in historical Interpretation, Norton ۱۹۷۷.)
نقل می کند که بسیاری از نویسندگان صاحب چنین عقیده ای هستند. از آنجائی که شمار آن ها بسیار است ما به ذکر چندتائی از آن ها بسنده می کنیم:

بسیاری از نویسندگان از جمله لویی فیشر از این هم فراتر رفته اند و مدعی اند که مفاهیم تشکیلاتی در نزد لنین، خصوصاً مقولاتی که در جزوه ی چه باید کرد؟ بدان ها می پردازد از خصایص روانی شخص وی سرچشمه می گیرند؛ نفرت کورش علیه تزاریزم و طبقات دارا؛ عطش سیری ناپذیرش برای گرفتن انتقام قتل برادرش توسط استبداد؛ اعتقاد راسخ به نقش حیاتی خشونت و وحشت و سرانجام «نابودی دشمن» در طی انقلاب.

تمامی این ادعاها و اظهارات، صرف نظر از سایه روشن هایشان، در بهترین حالات فقط برداشت های یکجانبه ای هستند از واقعیت های تاریخی، از نوشته های لنین و از اقداماتی که چه خود وی رهبریشان را در دست داشت و چه از نوشته های او ملهم می شدند.

لنین و قدرت

قبل از هر چیز باید به این نکته اشاره کنیم که اکثر کسانی که درباره ی لنین نوشته اند او را شخصی خشک و بی عاطفه معرفی کرده اند که تنها یک اندیشه بیش تر در سر نداشت، و آن هم کسب قدرت مطلقه برای خویش بود. اما شناختی که ما از شخصیت وی داریم کاملاً خلاف آن است. قضاوت ما در این مورد بر مبنای نوشته ی کسانی است که از نزدیک با لنین در تماس بوده و در این رابطه قلم زده اند. نیکلای والنیتیف که در زمره ی این افراد

Merle Fainsod Hannah Arendt, Robert V Daniels, Michael Karpovitch Ulam, Barrington Moore, Arthur P. Mendel, Zbigniew Brezesinski, Robert H. McNeal, Alexandre Solzhenitzyn.

تنها یکبارگفت از آن ها طرز تلقی همه را نشان می دهد. برای نمونه Merle Fainsod می گوید: «از یک نطفه ی توتالیتر تنها یک غول توتالیتریزم تمام عیار رشد خواهد کرد».

است و نظریات لنین را شدیداً زیر ضربات نقد می گیرد در همین رابطه می نویسد:

«کسانی که لنین را فردی خشک و بی احساسی می پندارند که مشغولیتی جز نوشتن قطعنامه های سیاسی ندارد، و نسبت به زیبایی های طبیعت کاملاً بی تفاوت است، کاملاً در اشتباه به سر می برند. آری این خطای بزرگی است که بسیاری شاید تقریباً همه مرتکب آن می شوند درست برخلاف تصور همگان وی مزارع، مرغزارها، رودخانه ها، صخره ها، دریا و خلاصه همه ی طبیعت را می پرستید».^۲

واکنش لنین در برابر پیشنهاد کمیته ی مرکزی حزب در رابطه با شروع انتشار مجموعه آثارش به بهترین وجهی مؤید آن است که این تا چه حد نسبت به خود بی اهمیت بوده است.

«برای چه؟ این همه کاری است بیهوده. سی سال پیش درباره ی هر موضوعی قلم زدیم. همه ی آن مطالب امروزه دیگر ارزش آن را ندارد که تجدید چاپ شوند».^۳

بازگفت زیر به بهترین وجهی خلوص نیت و صداقت لنین را در مورد پذیرفتن امتیازی مادی نشان می دهد:

«لنین هدایا، مواد غذایی و سوختی ای را که روستائیان به عنوان سپاسگذاری برایش به کرملین می آوردند به هیچ وجه نمی پذیرفت و

N. Valentinov, Encounters with Lenin, Oxford University press -^۲
۱۹۶۸.

L. B. Kamenov, Lenins Literarisches Erbe, Hamburg, ۱۹۲۴. -^۳

به دیگران می داد. حقوق کمیسرهای دولتی معادل دو سوم حقوق یک کارگر فنی تعیین شده بود.

در دوران کمونیزم جنگی سالن های تئاتر مسکو کماکان به فعالیت های خود ادامه می دادند و جنبش هنری و آوانگارد متوقف نشده بود به همین خاطر تقاضا برای سالن های تئاتر بسیار زیاد بود. شبی لنین و بالانوا دبیر بین الملل کمونیست، که دستکم در این مورد با هم، هم عقیده بودند که در مقایسه با دیگران از کم ترین ارجهیتی برخوردار نباشد. برای مشاهده ی نمایشنامه ی «سه خواهر» اثر چخوف و به کارگردانی استانیسلافسکی به یکی از تئاترهای مسکو می روند. اما، آنان به واسطه ی تمام شدن بلیط موفق به تماشای آن نمی شوند و دست از پا درازتر به خانه باز می گردند».^۴

آبشخور این افسانه ی بی پایه که لنین را در جریان «مبارزه برای کسب قدرت» فردی دورو و فاقد کم ترین اصول اخلاقی معرفی می کند، این اتهام سراسر کذب است که گویا وی در سال ۱۹۱۷ برای تأمین مخارج تبلیغاتی حزب بلشویک از «منابع مالی دولت آلمان» کمک گرفت. این اتهام ناروا از همان فردای روزهای انقلاب ژوئیه ۱۹۱۷ همواره علیه بلشویک ها به کار گرفته شده است.

رونالد. و. کلارک کتابی درباره ی زندگی لنین نوشته است که در میان سایر کتبی که در این زمینه نوشته شده اند یکی از معتبرترین ها به شمار می آید. در رابطه با مسأله ی کمک مالی دولت آلمان به بلشویک ها، وی با شک و تردید سخن می گوید. وی نقل می کند که از کارمند وزارت امور خارجه ی

^۴ - D. Mitchell, ۱۹۱۹ Red Mirage, London ۱۹۷۰, PP, ۱۵۲, ۱۵۶.

آلمان شنیده است که دولت متبوعه اش معادل ۵۰ میلیون مارک طلا برای حزب بلشویک «سرمایه گذاری» کرده بود. اما از آن جایی که قادر به اثبات این امر نیست فقط به ذکر ضرب المثل «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها» قناعت می ورزد.^۵

اما، همین آقای کلارک کمی پائین تر می نویسد که پراودا ارگان تبلیغاتی حزب بلشویک همواره در تنگنای شدید مالی قرار داشت. بدین ترتیب بی آن که خود متوجه شده باشد بی اساس بودن بهتان فوق را به بهترین وجهی ثابت می کند. آن هم صرفاً در جمله ای که با سرعت از آن می گذرد.

پراودا پُر بود از فراخوان برای جمع آوری کمک مالی، آن هم برای مبالغی در حدود چند هزار روبل^۶. باید از خود پرسید که این چه جنبشی بود که علی رغم دریافت صدها میلیون مارک تداوم فعالیت هایش همواره در گروهی چند هزار روبل بود!

برایان مواناهان همین شایعه و افترا را دوباره تکرار می کند. وی حتی ضرورت آن را نمی بیند که درباره ی اعتبار شاهدان این ماجرا کم ترین تحقیقی انجام دهد.^۷ نامبرده با تصویری که از نلین در فاصله ی ماه های فوریه تا سپتامبر ۱۹۱۷ ارائه می دهد اگر نخواستہ باشد که وقایع را تحریف کند به یقین سوء نیتش را به منصفه ی ظهور گذارده است. برای نمونه وی مدعی است که در قطار ویژه ای که گریم و پلاتن، دو تن از سوسیال دموکرات های سوئیس برای بازگشت مهاجرین روسی به روسیه ترتیب داده

R. W. Clark, Lenin, The Men Behind The Mask, London, ۱۹۸۸, -^۵
PP, ۲۳۹, ۲۴۰.

^۶- مأخذ قبلی، ص ۲۲۷.

^۷- Moynahan, Comrades, pp. ۱۹-۲۱۰.

بودند، لنین اجازه نداد که غیر از بلشویک ها فرد دیگری سوار شود. نکته ای که دروغ محض است.^۸

واقعیت ماجرا این بود که از آن جانی که مقامات فرانسوی و انگلیسی اجازه ی بازگشت مهاجرین روسی از طریق دریا به کشورشان را نمی دادند، بر اساس توافقی که با دولت آلمان شد قرار شد که قطاری آنان را از طریق خاک آلمان به روسیه منتقل کند. این قطار ۳۶ مهاجر روسی را با خود حمل می کرد که ترکیب آن ها عبارت بود از ۱۹ بلشویک، ۶ عضو بوند، ۳ عضو ناشه اسلوی هوادار تروتسکی و ۴ مسافر دیگر که از اعضای گروه های دیگر روسی بودند. افزون آن که در توافقتنامه به صراحت آمده بود که هیچگونه تمایزی بین مهاجرین «جنگ طلب» و «شکست طلب» نباید وجود داشته باشد و کلیه ی مهاجران روسی صرف نظر از عقاید سیاسی اشان حق سوار شدن به قطار را داشتند. به واقع تعدادی از اعضای بوند «جنگ طلب» بودند.^۹

در واقعیت، این سفر و کلیه ی شروطی که بر آن تحمیل شد در اعلامیه ای از سوی پاره ای از مبارزین سوسیالیست سرشناس مورد تأیید قرار گرفته بود. در میان آنان می توان از استروم دبیر کل حزب سوسیالیست سوند، لیند هاگن شهردار سوسیالیست استکهلم و ویز پلاتن رهبر حزب سوسیالیست سوند نام برد.

در توصیفی که موناهان از این سفر ارائه می دهد خواننده چنان برداشت می کند که از دید افکار عمومی چه در داخل روسیه و چه در خارج آن توگویی

^۸ - مأخذ قبلی، ص ۱۴۳.

^۹ - Fritz Platten, Lénine, de L'émigration en Russie, Moscow, ۱۹۲۵.

این سفر مانوری بود به نفع آلمان^{۱۰}. اگر چنین برداشتی حقیقت می داشت آن گاه چطور می توان استقبال بسیار گرم نیکلای چخیدزه رهبر شوراهای که از منشویک ها بود را به هنگام ورود لنین به روسیه توضیح داد؟ تهییجات رادک علیه جنگ طلبی آلمان را چطور می توان توضیح داد! موانهان به هنگام شرح بازگشت تروتسکی به روسیه می گوید:

«انگلیسی ها از این جهت تروتسکی را آزاد کردند [از زندان اردوگاه اسیران جنگی امهرست در کانادا] تا از سنگینی بار مشکلات فرمانده اردوگاه بکاهند. تروتسکی ملوانان آلمانی زندانی را چنان تحت تأثیر عقاید خود قرار داده بود که افسران آلمانی از فرمانده اردوگاه خواستند که جلوی دهان او را بگیرند. «اردوگاه تبدیل شده بود به جلسات سیاسی بی وقفه» فرمانده انگلیسی اردوگاه هم با خوشحالی زایدالوصفی از این پیشنهاد استقبال کرد و حق صحبت کردن را از تروتسکی گرفت»^{۱۱}.

این نحوه ی رفتار تروتسکی را چگونه می توان توجیه کرد؟ در این جا باید از نویسنده ی مزبور پرسید که چه کسی در جهت منافع جنگ افروزی آلمان گام برمی داشت؟

چه باید کرد؟ و سال های ۷- ۱۹۰۵

مفاهیم تشکیلات حزب لنینی را نمی توان صرفاً با استناد به جزوه ی چه باید کرد؟ مورد بررسی و قضاوت قرار داد. آن هم به این دلیل ساده که

^{۱۰} - مأخذ شماره ی ۳ ص ۱۴۳.

^{۱۱} - مأخذ شماره ی ۳ ص ۱۶۱.

کتاب مزبور در سال ۱۹۰۲ به نگارش در آمد. تزاها و مقولاتی که لنین در این نوشته به دفاع از آن ها می پردازد را نمی توان از محتوا و جایگاه دقیق تاریخی اشان جدا کرد. یعنی این واقعیت که در آن سال ها حزب بلشویک سازمانی کوچک غیرقانونی و طبعاً زیرزمینی بود. افزون آن که بعدها لنین خود به زیاده روی های آن اذعان دارد.

لنین هیچگاه مطرح نکرد که نظریات ارائه شده در چه باید کرد؟ نظریاتی عام می باشند، یعنی این که در هر زمان و مکان و مستقل از شرایط مشخصی که مبارزه ی طبقاتی در آن جریان دارد، این نظریات معتبرند.

مفاهیم تشکیلاتی منشویک ها که بدیلی بودند در برابر مفاهیم بلشویک ها، محدودیت های کار در شرایط غیرقانونی را دستکم می گرفتند، مخاطراتی که بر سر راه تمرکز کار سیاسی لازم اما دشوار وجود داشت را نمی دیدند، به تمرکز مبارزات پراکنده اهمیت لازم را نمی دادند و مهم تر از همه به مسأله ی استقلال سیاسی و غایت هژمونیک طبقه ی کارگر در روند انقلاب که نکته ای کلیدی بود کم بها می دادند. در اجلاس کنگره ی دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه که در سال ۱۹۰۳ برگزار شد، به نقد و نه چندان آشکار نطفه های اختلافات سیاسی اساسی آتی بین دو جناح بلشویک و منشویک بر سر مسأله ی نقش بورژوازی روس در انقلاب شکل گرفت و خود را نشان دادند [این انشعاب رسماً در سال ۱۹۱۷ شکل گرفت].^{۱۲}

حتی در همین جزوه ی چه باید کرد؟ سال ۱۹۰۲ بخش هایی وجود دارد که با لوکزامبورگیست ها و تروتسکیست ها هم کلام می شود.

^{۱۲} - در واقع اغلب فراموش می شود که مقوله ی سانتر الیزم دموکراتیک توسط منشویک ها تبیین شد و نه توسط لنین.

«سازمان انقلابیون حرفه ای تنها در رابطه با طبقه ی کارگر واقعاً انقلابی که در مبارزات خودانگیخته درگیر باشد مفهوم پیدا می کند».^{۱۳}

همگی اذعان داریم که اصل دموکراسی فراگیر احتمالاً متضمن دو پیش شرط است: شرط نخست تعمیم یافتگی همه جانبه ی آن؛ و شرط دوم انتخابی بودن کلیه ی مسئولیت ها و مناصب... از همین رو ما حزب سوسیالیست آلمان را یک تشکیلات دموکراتیک ارزیابی می کنیم، چرا که همه چیز آن علنی است منجمله کنگره هایش».^{۱۴}

باز گفت فوق به اندازه ی کافی گویا است تا بر نظریه ی اینگرفلوم خط بطلان بکشد.^{۱۵} به زعم این نویسنده مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین و افراد دیگری نظیر اکسلرود در برداشت کلی ترشان از پیامدهای فقدان «جامعه ی مدنی» در روسیه ریشه دارد. این نویسنده معتقد است به خاطر فقدان «جامعه ی مدنی» بود که لنین و کسانی که با وی در مفاهیم تشکیلاتی هم نظر بودند، درست به وارونه ی تروتسکی و لوکزامبورگ، طبقه ی کارگر روسیه را قادر به کسب آگاهی طبقاتی نمی دیدند و از دید آنان حزب بر طبقه و مبارزه ی طبقاتی ارجحیت داشت، به زبان ساده تر حزب باید طبقه ی کارگر را بازسازی می کرد. مجموعه نوشته های لنین در این مورد، حتی تا قبل از ۱۹۰۵، بی پایه بودن این نظریه را به سادگی ثابت می کنند.

Lenin, „Preface to The Collection ‘ Twelve years’”, Collected Works, Vol ۱۳, P. ۱۰۴.^{۱۳}

Lenin, „ What is To Be Done?“, Collected Works, Vol ۵, P. ۴۷۷.^{۱۴}

Claudio Sergio Ingerflom, Le citoyen impassible – Les racines russes de Léninisme, Payot, Paris ۱۹۸۸.^{۱۵}

به دنبال تجربه‌ی مهم انقلاب ۱۹۰۵، لنین بار دیگر با دیدی تقریباً انتقادی از خود دوباره به مسأله‌ی فوق می‌پردازد و به استعاره می‌گوید: «میله بیش از حد به یک سو خم شده است» (بی آن که طرف متخاصم آن را به جهت دیگر خم کرده باشد)، برای برقراری مجدد تعادل باید آن را به سمت دیگر خم کرد.

«در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷، سوسیال دموکراسی به رغم انشعاب در آن در رابطه با اوضاع داخلی خود بیش‌ترین اطلاعات ممکنه را در اختیار همگان قرار می‌داد (گزارشات دومین کنگره‌ی مشترک، گزارشات کنگره‌ی سوم بلشویک‌ها، گزارشات چهارمین کنگره‌ی مشترک در استکهلم). با وجود انشعاب معه‌ذا سوسیال دموکراسی روسیه پیش از سایر احزاب به این نکته پی برده بود که باید از دوران آزادی‌گذرای موجود آن سال‌ها در جهت یک تشکیلات قانونی و با عملکرد دموکراتیک، حداکثر بهره را بگیرد. آن فرصت کوتاه را غنیمت شمرد تا آرمان ایجاد یک سازمانی دموکراتیک متکی به اصل انتخابی بودن تمامی مسئولیت‌ها و وظایف و برگزاری کنگره‌ها متشکل از نمایندگان منتخب قطعی را تحقق بخشد...

بدیهی است که عامل اصلی موفقیت اش [نقش و نفوذ بلشویک‌ها در انقلاب ۱۹۰۵] همانا امتیاز طبقه‌ی کارگر نسبت به سایر طبقات است. طبقه‌ای که بهترین عناصرش به سوسیال دموکراسی تعلق دارد و امتیازش نسبت به سایر طبقات همانا توان و قابلیت عظیم اش در خودسازماندهی است، آن هم به دلایل آشکار اقتصادی. بدون

چنین امری سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی بیش از یک بازیچه،
یک ماجراجوئی، و یا طبل تو خالی نخواهد بود».^{۱۶}

لنین بار دیگر همین مطلب را با زبانی روشن تر تأکید می کند:

«وقتی که برای رفیق رادین این سؤال طرح می شود که بین
شورها و حزب کدامیک را باید برگزید. در واقع وی مرتکب اشتباه
بزرگی می شود. من معتقدم که در پاسخ به این سؤال بدون کم ترین
چون و چرائی باید گفته شود هم شوراها و نمایندگان کارگران و هم
حزب... به نظرم می رسد که شوراها و نمایندگان کارگران، به مثابه
یک تشکیلات صنفی، باید تلاش ورزد تا کلیه ی نمایندگان کارگران،
کارمندان، خدمتکاران، مزدبگیران روستائی و غیره را دربر گیرد.
کلیه ی کسانی که مایلند و توانائی آن را دارند که برای بهبود وضع
زندگی توده های زحمتکش مبارزه کنند، کلیه ی کسانی که از یک
حداقل صداقت سیاسی ای برخوردارند. البته به غیر از دسته های
صدسیاه».^{۱۷}

Lenin, „Prefact to the Collection ‘ Twelve Years‘. Collected)-^{۱۶}
(Works, Vol ۱۳, PP. ۱۰۳-۱۰۴.

در فاصله ی سال های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه شاهد یک سلسله مبارزات انقلابی بود.
تجرباتی که کلیه ی سازمان ها در این سال ها کسب کردند بسیار حائز اهمیت بود. این سال ها
آزمایشگاهی بود برای آن ها تا به صحت و سقم برنامه ی خود واقف شوند و کیفیت و ساختار
تشکیلاتی خود را محک زنند. سیر تحول آتی این سازمان ها و همچنین سر نوشت رژیم تزاری
در طی این سال ها رقم خورد. برای اطلاعات بیش تر رجوع کنید به:

T. Shanin, The Roots of Otherness: Russia's Turn of Century, Vol ۲,
Russia, ۱۹۰۵-۰۷, Revolution as a Moment of Truth, London, ۱۹۸۵.
^{۱۷} - گروه به غایت ارتجاعی و ماورای راست «اتحادیه ی خلق روس» را عمدتاً به نام
«صدسیاه» می شناختند. حمله ی فیزیکی به سازمان های انقلابی از عمده فعالیت های این گروه
بود. این گروه در فاصله ی سال های ۷-۱۹۰۵ فعالیت می کرد و حتی با همان اصلاحات
جزئی اکتبر ۱۹۰۵ هم مخالف بود و خواهان پس گرفته شدن آن ها بود.

[در کنگره ی وحدت سال ۱۹۰۶] بر سر اصل سانترا لیزم دموکراتیک، بر سر تضمین حقوق اقلیت ها و مخالفین خط رهبری اما وفادار به حزب، بر سر استقلال همه ی تشکیلات حزبی، بر سر اصل انتخابی بودن، قابل عزل بودن و پاسخگو بودن کلیه ی کادرهای حزبی همگی توافق داشتیم.^{۱۸}

اصل سانترا لیزم دموکراتیک و استقلال سازمان های محلی دقیقاً به معنای آزادی کامل و همه جانبه ی انتقاد است، البته تا جایی که این انتقاد بر سر راه اتحاد در یک عمل مشخص مانعی ایجاد نکند.^{۱۹}

کمیته ی مرکزی به هیچ وجه حق آن را ندارد که سایر تشکیلات حزبی را ملزم سازد که قطعنامه هایش را بپذیرند. کلیه ی اعضای حزب موظفند که مسایل مورد بحث را با استقلال کامل و با دیدی انتقادی مورد مطالعه قرار داده و حمایت خود را از آن هائی اعلام دارند که به نظرشان در چارچوب قطعنامه های کنگره پاسخ منصفانه تری برای مشکلات ارائه می دهند... امروز کلیه ی تشکیلات حزبی بر شالوده های دموکراتیک استوارند. این بدان معنی است که کلیه ی اعضای کمیته ها، کلیه ی مسئولین... توسط کلیه ی اعضای حزب انتخاب می شوند که کلیه ی اعضای حزب تعیین می کنند که چه تاکتیکی باید اتخاذ شود».^{۲۰}

Lenin, „Appeal to the Party by Delegates to the Unity Congress -^{۱۸} who belonged to the former 'Bolshevik' group”, Collected works, Vol, ۱۰, p. ۳۱۴.
 Lenin, „Freedom to Criticism and Unity of action“, Collected -^{۱۹} works, Vol, ۱۰, p. ۴۴۳.
 Lenin, „Let the Workers Decide“, Collected works, Vol, ۱۰, pp. -^{۲۰} ۵۰۲-۵۰۳.

امر مسلمی است که نویسنده ای چون لویی فیشر منابع مطالعاتی خود را به خوبی می شناسد. معهذاً، وی آگاهانه این بخش از نوشته های لنین را به راحتی نادیده می گیرد، البته، در اتخاذ چنین شیوه هائی وی تنها نیست.^{۲۱} این امر گواه بارزی است بر عدم صداقت روشنفکرانه ی نویسنده ی مزبور که از عادات دیرینه ی وی است.

فیشر در فاصله ی سال های ۱۹۳۶-۱۹۲۳ به عنوان یک خبرنگار خارجی در شوروی اقامت داشت و عمدتاً برای نشریه ی آمریکائی Nation گزارش می فرستاد. در جریان محاکمات مسکو وی به توجیه محاکمات و جنایات استالین پرداخت و گزارشاتش به خارج از روسیه حربه ی بسیار مفیدی بودند در دست استالین و به طور کلی استالینیزم در سطح جهانی.^{۲۲} وی در کتاب زندگی نامه ی لنین که سی سال بعد از این رویدادها به رشته ی تحریر در می آورد، می نویسد:

«کینه و نفرت استالین علیه تروتسکی، شوروی را به حمام خون تبدیل کرد. محاکمات مسکو در اولین سال های دهه ۱۹۳۰ به بهای نابودی تمامی رهبران آن کشور تمام شد... در سال ۱۹۳۷ نوبت فرماندهان ارتش، مدیران صنایع، نویسندگان، برنامه ریزان، مدیران ادارات و... رسید، آن هم در ابعاد حیرت آوری. هیچگاه دیگر نخواهیم توانست ابعاد فجایع و ضرباتی که آن سیاست های

^{۲۱} - Louis Fischer, Lénine, Paris, Bourgois, ۱۹۶۶.

^{۲۲} - محاکمات مسکو در دهه ی ۱۹۳۰ رخ داد. طی این محاکمات اکثریت قابل ملاحظه ای از رهبران، کادرها و اعضای حزب کمونیست شوروی به اتهامات واهی محکوم شدند. آن ها یا اعدام شدند و یا در اردوگاه های کار اجباری به دست جلادان استالین کشته شدند. از این طریق بود که استالین سلطه ی بوروکراسی را بر شوروی و شخص خودش را بر بوروکراسی تحکیم بخشید.

جنون آمیز بر روسیه ی شوروی وارد آوردند را به طور کامل مورد

ارزیابی قرار دهیم».^{۲۳}

کسی که در سال‌های ۳۸- ۱۹۳۶ در حمایت از همان «سیاست‌های جنون‌آمیز» در مقام پاسخگوی جهانی استالین قرار می‌گیرد امروزه لزوم آن را نمی‌بیند که حتی در یک جمله ی کوتاه هم که شده اظهار ندامت کند، پوزش بطلبد و یا از خود انتقاد کند. وی ترجیح می‌دهد که خود را در آن سوی دیگر مرز طبقاتی قرار دهد.

دیروز استالین محبوب و بی‌عیب ادامه‌دهنده ی لنین محبوب و بی‌عیب بود. امروز استالین خودکامه محصول طبیعی تکامل خشونت و عطش سیری ناپذیر لنین برای کسب قدرت می‌شود. چه تقارن و شناخت باور نکردنی در این دو موضع به ظاهر متفاوت مشاهده می‌شود. آری در هر دو این مواضع، در تحلیل نهانی، استالین زائیده ی لنین است و در مسیر او قدم بر می‌دارد، دیروز به منظور نیکی و خیر، امروز برای زشتی و شر!

حزب غیر یکپارچه

در رابطه با مقوله ی حزب یکپارچه با تحریف تاریخی بسیار کلی تری مواجه ایم. بسیاری از کسانی که درباره ی تاریخ اتحاد شوروی در فاصله ی سال‌های ۲۳- ۱۹۱۸ رقم زده اند در این نکته اشتراک نظر دارند که حزب بلشویک یک حزب کاملاً یکپارچه ای بود.^{۲۴} این افراد دلیل آن را در تمرکز و

^{۲۳} - مأخذ ۲۱، ص ۴۶۲.

^{۲۴} - لئوپولد هایمسون قرابت مواضع لنین و تاجف پوپولیسیت را به تفصیل توضیح می‌دهد. اما، در مورد این که ویکتور آدلر و کارل کائوتسکی هم معتقد بودند که آگاهی طبقاتی باید از

سانترالیزم بیش از حد آن می‌بینند، امری که به هیچ وجه با واقعیت نمی‌خواند و افسانه‌ی کاذبی بیش نیست.

واقعیت امر این است که از نظر باز بودن، دموکراسی، وجود نظرات متفاوت و آزادی بیان، چه در داخل حزب و چه در خارج از آن، هیچ حزبی به پای حزب بلشویک نمی‌رسید. احزاب سوسیال دموکرات آلمان و اطریش، حتی در بهترین شرایط خود هیچگاه در این موارد قابل مقایسه با حزب بلشویک نبودند. برای اثبات این ادعا فقط به ذکر چند نکته بسنده می‌کنم:

- در روزهایی که قیام تدارک دیده می‌شد کامنف و زینوویف، دو تن از اعضای اصلی کمیته‌ی مرکزی، علناً در خارج از حزب موضعی خلاف اکثریت گرفته و آن را در نشریه‌ی ای به سردبیری ماکسیم گورکی منتشر ساختند.

- در فردای دومین کنگره‌ی شوراهای بحث بر سر مسأله‌ی حکومت ائتلافی با کلیه‌ی احزاب کارگری در می‌گیرد. شش تن از اعضای کمیته‌ی مرکزی و تعدادی از کمیسرهاى حکومتی علناً موضعی خلاف اکثریت اتخاذ می‌کنند. آن‌ها برای این که بر وزنه‌ی مخالفتشان بیافزایند دستجمعی از مقامات حکومتی خود استعفاء می‌دهند.^{۲۰}

خارج وارد طبقه شود: یعنی انتقال آگاهی از طریق روشنفکران به داخل طبقه، کلمه‌ای بیان نمی‌کند. به سادگی می‌شود نشان داد که ریشه‌ی تمامی انتقادات بر چه باید کرد؟ دقیقاً در مورد همین نکته است. در این مورد مراجعه کنید به:

L. Haimson, *The Russian Marxists and the Origin Bolshevism*, Boston, ۱۹۹۶ P. ۱۶.

^{۲۰} - جزئیات این ماجرای کم‌تر شناخته شده را باید توضیح دهیم. هنگامی که دومین کنگره‌ی شوراهای بر تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها در ۲۵ اکتبر صحنه گذاشت، برای همه‌ی شرکت‌کنندگان در کنگره از جمله بلشویک‌ها امر مسلمی بود که حکومت جدید می‌بایست کلیه‌ی احزاب شورائی را دربر می‌گرفت. در همین رابطه بود که مارتف پیشنهاد در دستور کار قرار گرفتن فوری مسأله‌ی تشکیل حکومت ائتلافی متشکل از کلیه‌ی احزاب شورائی را به

- در ژانویه ی ۱۹۱۸ در جلسه ی کمیته ی اجرایی شوراهای سراسر روسیه، ریازانف و لوزوفسکی دو تن از رهبران حزب بلشویک علیه انحلال مجلس مؤسسان رأی می دهند.
- در زمان امضای قرارداد صلح برست لیتوفسک، «کمونیست های چپ» به رهبری بوخارین، در دفاع از مواضع اشان که در اقلیت قرار داشتند به انتشار یک نشریه ی مستقل اقدام می کنند.

کنگره ارائه داد. این پیشنهاد از جانب لوناچارسکی به نمایندگی از بلشویک ها مورد حمایت قرار گرفت و کنگره به اتفاق آراء آن را تصویب کرد.

رهبران ردیف دوم بلشویک جداً طرفدار حکومت ائتلافی بودند. تشکیلات پتروگراد عملاً به لنین پشت کرد و تشکیلات مسکو به رهبری راکیف و نوگین علناً به دفاع از کامنف و زینوویف پرداخت. حتی دفتر ناحیه ی مسکو هم که به پیروی شهرت داشت به حکومت ائتلافی رضایت داد مشروط به این که اکثریت اعضای هیئت دولت از بلشویک ها باشد. در ۲ نوامبر بحران تشکیل حکومت ائتلافی به اوج خود رسید. در این روز هیئت اجراییه مرکزی حزب بلشویک مصرأ خواستار آن می شود که اولاً لنین و تروتسکی باید حتماً عضو هیئت دولت باشند، ثانیاً دستکم نیمی از اعضای آن هم باید از بلشویک ها باشند. کل جناح راست حزب بلشویک در مخالفت با این پیشنهاد علیه حزب رأی می دهد. از جمله کامنف، زینوویف، و نیمی از اعضای شورای کمیساریای خلق (رایکف، لوناچارسکی، نوگین، میلیتین، تنودویروچ، لوزوفسکی، ریازانف، یورونف و سایرین...)

...سرانجام در ۴ نوامبر بحران مزبور ترکید. کمیته ی اجرایی مرکزی اقدام اخیر حکومت در جلوگیری از انتشار نشریات غیرسوسیالیستی را مورد بررسی قرار می دهد. این نشریات عملاً مردم را به شورش دعوت می کردند. «اپوزیسیون بلشویک» با ابراز نگرانی شدید خود از احتمال بروز روش های حکومت های خودکامه، مخالفت خود را با تحدید آزادی بیان اعلام می کند. رادین در مخالفت با این اقدام حکومت قطعنامه ای را به رأی می گذارد. این قطعنامه با ۲۲ رأی موافق، ۳۱ رأی مخالف و چند رأی ممتنع به تصویب نمی رسد....

زینوویف، کامنف، رایکف، میلیتین و نوگین از مخالفین لنین در کمیته ی مرکزی در حالی که با صدای بلند «... زنده باد حکومت احزاب شورانی» می گفتند، دستجمعی جلسه را ترک می کنند.

شیلیانکف کمیسر امور کار هم به این گروه می پیوندد و در بیانیه ای کمیته ی اجرایی مرکزی را چنین مورد خطاب قرار می دهد: «برای تشکیل حکومت سوسیالیستی متشکل از کلیه ی احزاب شورانی به هر اقدام که لازم باشد دست خواهیم زد....»
مطالب بالا از کتاب زیر نقل شده است:

R. Daniels, The Conscience of the Revolution, Boulder, pp. ۶۴-۶۶.

- گرایش موسوم به «سانترالیزم دموکراتیک» به رهبری اسپینسکی که یکی از «کمونیست های چپ» بود از ماه مارس ۱۹۱۸ به بعد نشریه ی «کمونیست» مقالاتی در دفاع از طرح «مدیریت کارگری صنایع» می نویسد، طرحی که اکثریت کمیته ی مرکزی کاملاً با آن مخالف بود.^{۲۶}
- در سال ۱۹۲۰ اپوزیسیون کارگری به رهبری شلیانیکف، میازینکف و کولنتای علناً در خارج از حزب به دفاع از نظریات خود می پردازند.
- در سال ۱۹۲۱ واردین رهبر چکا بار دیگر قانونی شدن کلیه ی احزاب و گروه های مخالف که حکومت و نظام شورائی را قبول دارند پیشنهاد می دهد، پیشنهادی علیه مواضع لنین. در این پیشنهاد آمده بود که احزاب فوق مجاز خواهند بود که در انتخابات شوراها نامزدهای انتخاباتی خود را ارائه دهند، و از امکانات انتشاراتی متناسب با ابعادشان بهره مند شوند.^{۲۷}

روایتی که توسط ایلین ژونفسکی، معاون کمیسار خلق در امور دفاعی نقل شده است. گوشه هایی از این جو آزادی را به خوبی نشان می دهد. وی می گوید که در اواخر مارس ۱۹۱۸ اولین کنفرانس سربازان و ملوانان ارتش سرخ برگزار می شود. در جلسه ی افتتاحیه ی کنفرانس، پیشنهادی برای انتخاب یک هیئت رئیسه ی افتخاری متشکل از لنین، تروتسکی، زینوویف داده می شود. فقط آنارشیست ها با آن مخالفت می کنند. پیشنهاد با اکثریت

^{۲۶} - برای اطلاعات بیش تر در مورد مناقشات و بحث های درونی حزب بلشویک در مورد مسأله ی مدیریت صنایع رجوع شود به:

Thomas F. Remington, Building Socialism in Soviet Russia, University of Pittsburgh Press, ۱۹۸۴, p. ۳۹.
^{۲۷} - S. Farber, op. Cit., p, ۲۰۶.

بسیار ناچیزی به تصویب می‌رسد. علت پائین بودن تعداد آرای موافق همانا رأی مخالف دادن تعداد قابل ملاحظه‌ای از بلشویک‌ها بود.

بلوک متشکلی از آنارشیست‌ها و بلشویک‌های چپ در برابر مخالفت‌های هیئت نمایندگی بلشویک‌ها و ایلین ژونفسکی، نماینده‌ی حکومت، موفق می‌شوند حرف خود را به پیش برند و پیشنهادشان مبنی بر برخوردار شدن کنفرانس از قدرت قانونگذاری و تصمیم‌گیری را به تصویب برسانند. همان بلوک سیاسی افزایش حقوق قابل ملاحظه‌ای برای سربازان و ملوانان را به تصویب رسانیدند، امری که حکومت پیش‌تر از این عدم توانایی در تحقق آن را اعلام کرده بود.^{۲۸}

شاید بتوان ایراد گرفت که لنین در مواجهه با چنین نقض انضباط‌هایی با خشونت و سرسختی به مخالفت می‌پرداخت. آری این درست است اما خشونتش هیچگاه از حیطه‌ی کلام فراتر نمی‌رفت و به هیچ وجه به اقدامات سرکوبگرانه و به تنبیهات اداری منتهی نمی‌شد.

آری حقیقت دارد. اما این نکته در مقابل مسایل اساسی قابل اغماض است و مسأله اساسی نیست.

کلیه‌ی این روایات نشان می‌دهند که حزب بلشویک که زانیده‌ی مفاهیم تشکیلاتی لنین بود نه تنها یک تشکیلات یکپارچه نبود. که بخش قابل ملاحظه‌ای از رهبران و کادرهایش، چه کارگر و چه روشنفکر، استقلال اندیشه را به خوبی حفظ کرده بودند، که با روحیه‌ی شدیداً انتقادی نسبت به مسایل برخورد می‌کردند. که فعالیت‌های روزمره‌ی حزب هم، به خوبی

^{۲۸} - A. F. Ilyin-Zhenevsky, The Bolsheviks in power-Reminiscences of the years ۱۹۱۸, London, ۱۹۸۴, pp. ۴۸-۵۱.

محسنتات این استقلال نقادانه ی فکری را منعکس می کردند، و نه تمرکز یا یکپارچگی را!

به علاوه باید اشاره کرد که تلقینات لنین هم در اصل چندان با آنچه در موارد فوق به آن ها اشاره رفت متفاوت نبودند. زمانی که در دهمین کنگره ی حزب در مارس ۱۹۲۱ تشکیل جناح ها ممنوع اعلام می شود، لنین با پیشنهاد ممنوعیت حق داشتن گرایش به مخالفت می پردازد. وی به روشنی بیان می کند هر زمان که بر سر مسائل مهم و حائز اهمیت اختلاف نظر در حزب وجود داشته باشد توسل به انتخابات برای تعیین خط مشی و رهبری بر مبنای مواضع گرایشات مختلف امر اجتناب ناپذیری است.

لنین خود بارها زمانی که در اقلیت قرار گرفت از این هم فراتر می رفت و برای دفاع از مواضع اش در خارج از حزب به تشکیل گرایش دست می زد. تنها با قلب و تحریف تاریخ روسیه ی شورواها در دوران حیات لنین است که می توان این واقعیت ها را کتمان کرد.

تنش درونی لنین

بدین ترتیب دیدیم که از نظر مارسل لیبن، پل لوبلان و خصوصاً استفان کوهن که پیش تر از این به نوشته اش اشاره شد، و به طور کلی بسیاری از کسانی که درباره ی لنین نوشته اند، وجود رگه هانی از پدرسالاری، خودکامگی و جانشین گرایی چه در گفتار و نوشته ها و چه در کردار لنین امر مسلم و بی چون و چرانی است. به واقع از نظر اینان کل نظریه و عمل

سازماندهی و تشکیلاتی لنین همچون آونگی است که همواره در حال نوسان بود.^{۲۹}

شاید بتوان این نوسانات در گفتار لنین را چنین توضیح داد که در دوره ی انقلابی که با اوجگیری و شکوفائی جنبش توده ای همراه است تأکید بر دموکراسی و روش های آزادیخواهانه دست بالا را دارند، در حالی که در مرحله ی افول انقلاب و فروکش فعالیت توده ها مسأله ی تمرکز حزبی و جایگزین شدن حزب به جای طبقه، وجوه غالب می شوند.

امروزه دیگر توضیح این دوگانگی با استناد به ماکیاولیزم نه تنها باب طبع روز نیست، بلکه از انصاف هم به دور است. چرا که اثبات چنین توضیحاتی که بر فرضیات روانشناسانه استوارند چندان آسان نخواهند بود.^{۳۰}

چرا فرضیه ی روانشناسانه ی فوق را با یک فرضیه ی جامعه شناسانه عوض نکنیم و مثلاً مدعی نشویم که دموکراسی و آزادیخواهی لنین واکنشی بود در برابر فشار توده های حاضر در صحنه، و برعکس تأکید وی بر تمرکز

^{۲۹} - M. Liebman, Leninism under Lenin, London ۱۹۷۵.

^{۳۰} P. Leblanc, Lenin and The Revolutionery Party, Humanities Press,

۱۹۹۰, S, Cohen op. cit.

۳۰ - هایمسون ادعا می کند که به زعم لنین «سوداهای» شخصی در تصمیم گیری های فردی و اجتماعی اهمیت به مراتب بیش تری دارند تا نزد مارکس و دیگر «مارکسیست های ارتدوکس». این نویسنده آنگاه نتیجه می گیرد که به همین خاطر بود که لنین نسبت به این «سوداها» بسیار بی اعتماد بود: از جمله در رابطه با مال خودش. وی همچنین مدعی است که علت سختگیری و آشتی ناپذیری لنین در مسائل ایدئولوژیک را باید در همین رابطه دید. وی در ادامه می گوید که برخی از ناکامی های شخصی لنین شدیداً او را آزرده خاطر و متأثر ساختند. عمدتاً رابطه اش با پلخانف.

معهدا، هایمسون خود اذعان دارد که در اواخر کنگره ی دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه (اوت ۱۹۰۳) لنین نسبت به منشویک ها خصوصاً مارتف مواضع بسیار آشتی جویانه ای اتخاذ می کند، و حتی آماده بود که از پیشنهاد خود دال بر تغییر هیئت تحریریه ایسکرا صرف نظر کند. اما آشتی ناپذیری و سرسختی مارتف و نه لنین بود که موجب انشعاب شد (همان مأخذ، ص ۸۳-۱۸۲)

بیش از حد و جانشین گرانی راه حلی بود برای زمانی که توده ها منفعل بودند و در صحنه ی مبارزات حضور جدی نداشتند.

اما این توصیف جامعه شناسانه هم نمی تواند حق مطلب را در مورد لنین بیان کند و نه جانب انصاف را بگیرد. و اصولاً به هیچ وجه قادر نیست که رویدادهای سال های ۲۳- ۱۹۱۸ در روسیه ی شوروی را توضیح دهد.

چنین رویکردی عاجز از فهم و توضیح برخورد شدید و خشن اما مذبوحاته ای است که لنین در مواجهه با بوروکراتیزه شدن دولت در شوروی از خود نشان داد. آن همچنان درجه از بوروکراتیزه شدن که توجه لنین را اگر نگوییم از اواخر سال ۱۹۲۱ دستکم از سال ۱۹۲۲ شدیداً به خود جلب کرده بود. این فرضیه نه قادر است این «واپسین نبرد لنین» علیه بوروکراسی انگل را توضیح دهد، نه شدت مبارزه اش علیه استالین را، و نه لحن رقت انگیز نحوه ی بیان آن را:

«از این که پیش تر از این ها و با توان لازم و شدت بیش تر

دخالت نکردم خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می دانم».^{۳۱}

آیا لنین نبود که در طی دوران ارتجاع سال های ۱۱- ۱۹۰۸، بر علیه گرایش «انحلال طلبی» به پا خاست و به متشکل کردن و آموزش دادن کادرهای بلشویک آن هم در ابعادی وسیع همت گماشت. و مگر همین کادرها نبودند که به نوبه ی خود توانستند از سال ۱۹۱۲ به بعد درون جنبش کارگری

^{۳۱} - این بازگفت نخستین جمله از یادداشت لنین تحت عنوان «مسأله ی ملیت ها و خودمختاری» مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲ بود. در این یادداشت ها لنین سیاست های استالین در مورد مسأله ی ملی را به شدت مورد حمله و انتقاد قرار می دهد. رجوع کنید به:

Lenin, Collected works, Vol ۳۶. p. ۶۰۵

M, Lewin, Lenin Last struggle, London, ۱۹۷۰.

روسیه هژمونی کسب کنند. توضیحات «جامعه شناسانه» مجبور است واقعیت تاریخی مزبور را که به دشواری می توان زیر علامت سؤال بُرد به دست فراموشی سپرد. پل لوبلان به درستی با قیاس «نوسان آونگ» به کار گرفته شده توسط لیبنم مخالفت می کند و آن را برخوردی کاملاً مکانیکی ارزیابی می کند.

استقلال فکری

تجربه ی روسیه به خوبی این قاعده ی کلی تر تاریخی را به منصفه ی ظهور گذاشت که دقیقاً در دوران غیرانقلابی و فروکش مبارزاتی است که شالوده های برنامه ای، سیاسی و تشکیلاتی لازم را برای آن که یک حزب انقلابی بتواند در دوران آتی اعتلای مبارزاتی «تأثیر گذارد»، پی افکنده می شوند.

نظریه ای معتقد است که در حزب ساخته و پرداخته ی اندیشه و عمل لنین نه کارگران بلکه روشنفکران بورژوا اگر نگوئیم کاملاً بر آن مسلط بودند دستکم آن را تشکیل می دادند. این ادعا به هیچ وجه با واقعیت مطابقت نمی کند.^{۳۲} آلفرد مایر که مبتکر نظریه ی فوق است در رابطه با اصل سانترا لیزم دموکراتیک می گوید:

^{۳۲} - در مورد ادعای عمدتاً کارگری بودن ترکیب حزب بلشویک، رجوع کنید به:
The Workers, Revolution in Russia- The View from Below.

«... تا زمانی که حزب توسط یک رهبر مقتدری اداره می شد که با مشت آهنین بر آن حکومت می کرد، نظام سانترا الیزم دموکراتیک هم به خوبی عمل می کرد».^{۳۳}

ادعای اخیر این نویسنده هم بیش تر از ادعای قبلی اش با واقعیت نمی خواند. برای اثبات خلاف واقعیت بودن هر دوی نظریات فوق کافی است بریل ویلیامز، که ضدبلسویک دو آتسه ای است را به شهادت بطلبیم:

«هر چه به محبوبیت بلسویزم افزوده می شد، شمار اعضای حزب هم بالاتر می رفت. در فرآشد این تحول حزب دچار آنچنان دگرگونی ای شد که قابل مقایسه با گذشته اش نبود. در اکتبر حزب به یک سازمان توده ای تبدیل شده بود. دیگر نه با آن گروه کوچک متشکل از نخبگان روشنفکر سال ۱۹۰۳ کوچک ترین شباهتی داشت، و نه با آن تصویری که در همان ایام غالباً ما از آن داشتیم. تخمین دقیق شمار اعضای آن کار دشواری بود، اما به نظر می رسید که در طی یک سال قبل از اکتبر تعداد اعضای حزب ده برابر شده بود و به رقم ۲۵۰ هزار نفر می رسید اکثریت قابل ملاحظه از اعضا را کارگران تشکیل می دادند... دقیقاً برخلاف تصور همگان آنان از وحدت و تمرکز آنچنانی ای هم برخوردار نبودند. اما، در مقایسه با سایر احزاب احتمالاً از انسجام بیش تر و یقیناً از رهبری نیرومندتری برخوردار بودند. ما بین کمیته ی مرکزی و کمیته های محلی حزب از یکسو و شوراها و کمیته های کارخانه از سوی دیگر بر سر نحوه ی پیشبرد و پیاده کردن خط مشی های سیاسی اختلاف

^{۳۳} - نقل شده در مأخذ شماره ۲۹، ص ۶۵ - ۱۲۶

نظر وجود داشت. غالباً در میان فعالین محلی و هواداران ایشان گرایش به استقلال بیش از حد به چشم می خورد».^{۳۴}

این توصیف صادقانه تصویر به مراتب دقیق تری از عملکرد حزب بلشویک در دوران حیات لنین ارائه می دهد تا صدها افسانه در مورد ساتنرالیزم دموکراتیک. همچنین روشن می کند که چرا لنین تا آن زمان دستکم چهار بار با کمیته ها برخورد شدید داشت. نخستین بار در سال ۱۹۰۵-۶، سپس در ابتدای انقلاب فوریه ۱۹۱۷، آنگاه در آستانه ی انقلاب اکتبر، و دست آخر از سال های ۲۱- ۱۹۲۰ به بعد. در سه مورد نخستین لنین برنده ی این مبارزه ی سیاسی شد، آن هم به شکرانه ی حمایت کارگران پیشرو، از جمله کارگران غیرحزبی. متأسفانه در مورد آخر از این حمایت برخوردار نشد و پیامدهای اسفناک آن بر همه آشکار است.

به سوی یک بینش منسجم

لنین هیچگاه بینش کاملاً منسجمی از حزب و اصول سازماندهی ارائه نداد. اما، با توجه با رویدادهای تاریخی چنین به نظر می رسد که در آن جهت گام برمی داشت. با مطرح شدن تدریجی و هر چه بیش تر روشن شدن اهمیت وحدت دیالکتیکی بین فعالیت خود به خودی طبقه ی کارگر و نقش حزب پیشرو در طی سال های بعدی نزد لنین- به غیر از «سال های سیاه» ۲۱- ۱۹۲۰ (و برای برخی ها سال های ۲۱- ۱۹۱۹) شاهدهی بر صحت این مدعایند.

^{۳۴} - B. Williams, op, cit, PP. ۲۷-۲۹.

نویسندگانی چون لنوپولد هایمسون مدعی اند که روشنفکران و مارکسیست های روسی هیچگاه نتوانستند مشکل تضاد بین خودانگیزگی و آگاهی، بین عمل توده ها و عمل سازمانیافته و ملهم از پیشگام را حل کنند. معهداً انقلاب اکتبر گره این مشکل را گشود و پاسخ کلاسیک این معضل را می توان در استعاره ی درخشان تروتسکی یافت:

«بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده ها مانند بخاری است که در سیلندر محصور نباشد و به هدر رود، با این همه این بخار است که باعث حرکت می شود نه سیلندر یا پیستون».^{۳۵}

در آستانه ی انقلاب اکتبر نلین در نامه ای که در رابطه با فراخوان به قیام مسلحانه به «کمیته ی مرکزی حزب بلشویک» می نویسد با لحن به مراتب صریح تر از همیشه می گوید:

«اگر می خواهیم که قیام به سر منزل پیروزی رسد نباید به توطئه متوسل شویم، نباید صرفاً به حزب متکی باشیم، بلکه باید اتکایمان به طبقه ی پیشرو باشد. بیش از هر چیز دیگری باید به خیزش انقلابی توده ها متکی بود».^{۳۶}

حال برگردیم به معضلی که الگوی تشکیلاتی چه باید کرد؟ به وجود آورد، هر چند عمر دورانی که این الگو پیاده شد بسیار کوتاه بود. آموزش سیاسی اعضای کمیته ها چنان بود که این افراد قادر نبودند خود را با افت و خیزهای جنبش توده ای مطابقت دهند. در همین رابطه کروپسکایا، همسر نلین، می نویسد:

^{۳۵} - لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد اول، ص ۱۲ انتشارات فانوس.
^{۳۶} - مأخذ شماره ۳۵.

«اعضای کمیته ها معمولاً افراد متکی به نفسی بودند، آنان خود تأثیر عظیم کار کمیته ها بر روی توده ها را به چشم می دیدند، به عنوان یک قاعده، دموکراسی درون حزبی را به رسمیت نمی شناختند. در اعتراض به این امر به شما پاسخ می دادند که مراعات دموکراسی درون حزبی به بهای درگیری با پلیس تمام می شود. که در روسیه با یک چنین واقعیتی سر و کار داریم! آنان به اعضای حزب در خارج [منظور در تبعید] با دید تحقیرآمیزی می نگریستند و می گفتند که «تنها کاری که خارج نشینان بلدند همانا راه انداختن مجادلات سیاسی بین خودشان است و باید وادارشان سازیم که در شرایط روسیه کار کنند». از همین رو آنان از سنگینی وزنه ی رهبری خارج [عمدتاً شخص لنین] در اتخاذ تصمیمات ناراضی بودند. در عین حال آن ها از هر نوع ابتکاری گریزان بودند. نه تمایل داشتند که خود را با شرایط دائماً در حال تغییر تطبیق دهند. و نه توانائی آن را».^{۳۷}

به هر حال، تنها با در نظر گرفتن تمامی این عناصر متناقض است که می توان تاریخ واقعی اتحاد شوروی سال های ۲۳-۱۹۱۸ را شناخت، و نه از طریق کشف گناهان کبیره نزد لنین.

اگر در صدد یافتن منشاء استالینیزم هستیم، قبل از هر چیز باید آن ها را در نیروهای اجتماعی و مناسبات متقابل بین آن ها جستجو کنیم، چرا که چنین اسلوبی بیش تر با ماتریالیزم تاریخی منطبق است تا با پرسه زنی در قلمرو عقاید. اما در رابطه با آنچه به حوزه ی اندیشه مربوط می شود باید گفت که

^{۳۷} N. K. Krupskaya, Reminiscences of Lenin, New York, ۱۹۷۰. PP. - ۱۲۴-۱۲۵.

مفاهیم تشکیلاتی استالینیستی نه تنها به هیچ وجه تداوم مفاهیم لنینی نیستند، که به وارونه، نفی وحشیانه و مخوف آن ها هستند.

مسأله ی استقرار مجدد دموکراسی شورائی

چگونه در سال ۱۹۲۰ می شد علیه فراشد بوروکراتیزه شدن در شوروی مبارزه موثر کرد؟ شوروی ی آن سال ها، کشوری بود فرتوت، قحطی زده، با شبکه ی ارتباطات و حمل و نقل کاملاً از هم پاشیده، و مهم تر آن که شمار کارگرانش به یک سوم سال ۱۹۱۷ تقلیل یافته بود. افزون آنکه همین طبقه ی کارگر آب رفته، هم به سرعت از حالت بسیج خارج می شد آن هم نه صرفاً به دلیل خاتمه ی جنگ داخلی، بلکه عمدتاً به جهت ادامه ی معیشت و بقایش. تحت چنین شرایط مادی و اجتماعی استقرار مجدد دموکراسی شورائی، یعنی پیاده کردن سریع و فوری مدیریت کارگری ناکجا آبادی بیش نمی توانست باشد.

رهبری حزب و دولت علی الظاهر می بایست پیش از هر چیزی افزایش تولید عمدتاً در زمینه ی تولیدات کشاورزی، افزایش بارآوری نیروی کار، ایجاد شغل و ریشه کنی بیکاری را در اولویت برنامه های خود قرار می داد. خطای لنین و تروتسکی این بود که شرایط استثنائی آن سال ها را عمومیت دادند و از آن نظریه ای عام ساختند. با آغاز برنامه ی مشی نوین اقتصادی در سال های ۲۲- ۱۹۲۰ کاهش شمار کارگران و گرایش به تجزیه و فروپاشی اجتماعی این طبقه به نقد متوقف شده بود.

دقیقاً در همین ایام بود که با گسترش و بسط تدریجی دموکراسی شورائی می شد استقرار و احیای اجتماعی- سیاسی مجدد طبقه‌ی کارگر را تسریع نمود و از سرعت روند غیرسیاسی شدن آن کاست. اما رهبران شوروی برعکس با تحدید بیش‌تر بقایای دموکراسی شورائی آن هم دقیقاً در همین مقطع از زمان بود که باعث غیرسیاسی شدن هر چه بیش‌تر پرولتاریا و حزب شدند.^{۳۸}

قضاوت درباره‌ی موفقیت چنین «مشی نوین»ی غیرممکن است. معهداً، پیامدهای اسفناک مشی سیاسی ای که در سال ۱۹۲۱ پیاده شد آشکارتر از آن است که ما نتوانیم به این نتیجه نرسیم که آنچه در ۱۹۲۰ ناکجا آبادی می نمود از سال ۱۹۲۲ به بعد تحقق پذیر بود.

ارنست مندل

۱۹۹۲

مترجم: م. آگاه/هوشنگ سپهر

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

^{۳۸} - دهمین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مارس ۱۹۲۱ تشکیل جناح‌ها را ممنوع و دموکراسی درون حزبی را محدود کرد. افزون آنکه، بعدها در سال ۱۹۲۴ با مستمسک قرار دادن عبارات «ارتقای حزبی» لنین، درهای حزب را به روی صدها هزار کارگری که در کوره‌ی مبارزات آبدیده نشده بودند و از کم‌ترین آموزش سیاسی ای برخوردار نبودند، گشودند و بدین ترتیب خواسته‌ی لنین به ضد خودش بدل شد و در غیرسیاسی شدن حزب و پرولتاریا سهم بسزائی ایفاء کرد.